

نیم سده پیش در سال ۱۹۵۱، دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران دست به اقدامی نیندیشیدنی زد و صنعت نفت ایران را که در آن هنگام تقریباً صددرصد به شرکت نفت انگلیس و ایران تعلق داشت، ملی کرد. این شرکت با ارزش‌ترین و معتبرترین دارایی انگلیس در آن سوی دریاها بود که ۵۱ درصد آن به دولت بریتانیا تعلق داشت. تلاش‌های گوناگونی از جانب ما، دولت آمریکا و بانک بین‌المللی برای حل این منازعه تلخ میان دولت‌های انگلستان و ایران صورت گرفت. در اکتبر ۱۹۵۲ مصدق که پیشتر کنسولگریهای ما را بسته بود روابط دیپلماتیک با بریتانیا را قطع و دیپلمات‌های ما را اخراج کرد و دولت سویس مسئولیت حفظ منافع بریتانیا را عهده‌دار شد. در اوت ۱۹۵۳ مصدق در نتیجه کودتایی که نقشه آن را سرویس اطلاعاتی انگلیس طرح و سازمان سیا اجرا کرده بود سرنگون شد و سرلشکر فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری رسید.

پیش‌بینی نشده رو به‌رو و تبدیل به یأس شد. قاطبه ایرانیان از جمله شاه بی‌اعتمادی عمیقی نسبت به انگلیسی‌ها داشتند و هنوز هم به علت رویدادهای گذشته دارند. مصدق که در زندان به سر می‌برد به علت اقداماتی که بر ضد شرکت نفت انگلیس کرده بود تبدیل به قهرمان ملی شده بود. شاه و مشاورانش بیم داشتند که برقراری روابط دیپلماتیک پیش از حل مسئله نفت به آشوب‌های داخلی بینجامد. دولت انگلستان اصرار می‌ورزید که روابط دیپلماتیک باید پیش از مذاکرات نفت برقرار شود. سه ماه و نیم طول کشید تا ایرانیان موافقت کردند که تجدید روابط مقدم باشد. سرانجام در ۵ مارس ۱۹۵۳ بیانیه مشترکی که با دشواری آماده شده بود در لندن و تهران منتشر شد که بر پایه آن، روابط دیپلماتیک میان دو کشور دوباره برقرار و به دنبال آن مذاکرات نفت «در نزدیکترین وقت مورد توافق دو طرف» آغاز می‌شد.

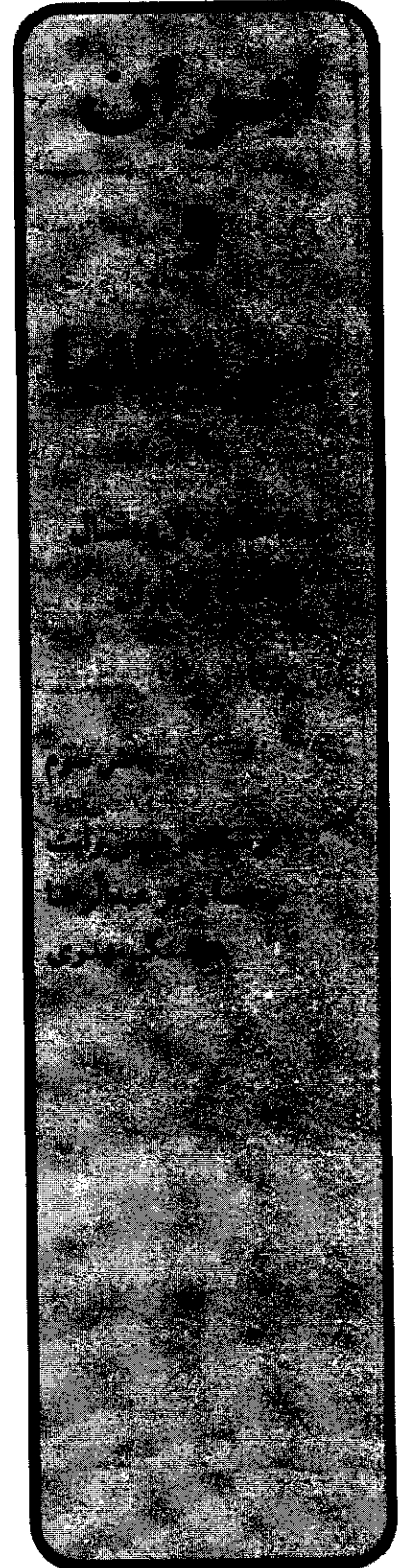
انتشار غیر عادی این بیانیه مهم در بعد از ظهر يك روز شنبه، پیش از اعلام آن در پارلمان، از ترس این بود که ایرانیان عقیده خود را تغییر دهند. من آماده پرواز به تهران بودم ولی حرکت یک بار دیگر به تأخیر افتاد. هنگامی که وزیر مختار سویس در تهران نام کارمندان جدید سفارت را - که چند مرد وزن بودند ولی هیچ‌یک همسران خود را همراه نمی‌بردند - به وزارت امور خارجه ایران تسلیم کرد، به او گوشزد کردند که مصدق تصویب‌نامه‌ای صادر کرده است دایر بر اینکه به هر دیپلمات انگلیسی که پیشتر در ایران خدمت کرده باشد، نباید اجازه بازگشت داده شود. چهار عضو ارشد گروهی که من با دقت برگزیده بودم پیشتر در ایران خدمت کرده بودند.

پاسخ ایران مانند همی در لندن صدا کرد. آیا دولت انگلستان به زور گویی تهران تسلیم می‌شد یا نه؟ اختیار تصمیم‌گیری درباره این موضوع حساس سیاسی فقط با هیأت وزیران بود. هم‌این وزیر خارجه و هم چرچیل نخست‌وزیر برای دیدار با رئیس‌جمهور آیزنهاور به برمودا رفته بودند. به من دستور داده شد این‌را به محض بازگشت به لندن ببینم. این کار را روز شنبه ۱۲ دسامبر انجام دادم (در آن روزها و ایتهال در روزهای شنبه هم کار می‌کرد) و این‌را به من گفت به شرط اینکه يك

در آن هنگام من رئیس اداره روابط اقتصادی در وزارت خارجه انگلیس بودم و معاونی به نام پیتر رمزبو تام داشتیم (او در ۱۹۷۱ به جای من سفیر بریتانیا در ایران شد) که تصدی کارهای مربوط به نفت را عهده‌دار بود. اکنون يك اداره کامل در وزارت خارجه و کشورهای مشترك المنافع مسائل مربوط به نفت و انرژی را اداره می‌کند. به گمانم وزارت خارجه بر پایه اطلاعاتی که درباره نفت داشتیم سرا برای رفتن به تهران به عنوان کاردار برگزید تا سفارت را بازگشایی کنم، زیرا پیشتر هیچ‌گاه در تهران انجام وظیفه نکرده بودم. نزدیک‌ترین محل به ایران که پیشتر در آنجا خدمت کرده بودم طرابوزان، پایانه راه کاروان‌رو قدیمی از تبریز در آذربایجان به این شهر در کرانه دریای سیاه بود که در زمان جنگ جهانی دوم به مدت دو سال به عنوان کنسولیار در آنجا بودم.

هنگامی که در طرابوزان به سر می‌بردم (من و همسر من تنها انگلیسی‌های مقیم آن شهر بودیم) اوقات خود را به نوشتن مقاله‌ای با عنوان «طرابوزان و راه بازرگانی ایران» می‌گذراندم که در ۱۹۴۴ در نشریه انجمن سلطنتی مسائل آسیایی منتشر شد.

لیکن امیدهای ما به برقراری دوباره روابط دیپلماتیک پس از سقوط مصدق با دشواری‌هایی



کارمند قدیمی که محل را خوب بشناسد همراهِ داشته باشم، می توانیم از اعزام بقیه چشمپوشی کنیم. او گزینش این شخص را به من واگذار کرد و من جان فرنی را انتخاب کردم که در زمان قطع روابط بخش بازرگانی سفارت را اداره می کرد. به جای سه نفر دیگر، با شتاب چند جانشین انتخاب شدند و گروه دوازده نفری ما، با وجود نزدیک بودن عید میلاد مسیح، در ۱۹ دسامبر با یک هواپیمای کرایه‌ای و ایکینگ از فرودگاه بودینگدان در ایالت هر تفورد شیر به سوی ایران حرکت کرد.

پس از آنکه یک شب در آن و یک شب دیگر در بغداد ماندیم و پروازی پر تلاطم بر فراز کوه‌های زاگرس داشتیم، در بعداز ظهر ۲۱ دسامبر درست در همان روزی که دادگاه نظامی مصدق را محکوم کرد، در فرودگاه تهران به زمین نشستیم. تصادفی که از نظر روزنامه‌های تهران پنهان نماند.

ایدن در جلد سوم خاطرات خود با عنوان «دایره کامل» نوشته است که به من دستورهای کاری نیرومندی داده شده بوده است. البته دستورهای مزبور مفصل ولی در اصل بسیار ساده و عبارت بود از: برقراری روابط دوستانه با مقامات ایرانی، ارزیابی امکانات حل مسئله نفت، راهگشایی برای ورود سفیر جدید و حفظ جبهه مشترک با سفارت آمریکا.

ولی پیش از اینکه کارم را آغاز کنم، خود را با شاه در وضع ناراحت کننده‌ای یافتیم. در آن روزها او اطلاعات ناچیزی درباره نفت داشت و آشکار بود که می خواهد اعتبار حل مسئله نفت را که گمان می کرد آن را در جیب دارم به خودش اختصاص دهد. عصر روز پس از ورودم به تهران، وزیر مختار سوئیس به دستور شاه ترتیب دیدار دو فرستاده شاه با من را داد. آن روز ۲۲ دسامبر ۱۹۵۴ بود. فرستادگان مزبور یک بار دیگر هم در روز عید میلاد مسیح به دیدار من آمدند و چند بار درخواست کردند که من از طریق آنان، نه وزیر امور خارجه، پیشنهادهای خود را درباره حل مسئله نفت به شاه تسلیم کنم. همچنین با پرسشهای مکرر در این باره که اگر شاه، حسین علاء وزیر دربار را برکنار و از سیهبدزاهدی نخست‌وزیر جدید انتقاد کند آیا دولت انگلستان مخالفتی خواهد داشت، نفسم را گرفتند. به آنان توضیح دادم که وظیفه من کشف

احتمالات حل مسئله نفت است نه مذاکره درباره آن؛ تنها چیزی که می توانم بگویم این است که در هر گونه راه حل باید پرداخت غرامت مناسب به شرکت نفت انگلیس و ایران پیش بینی شود و ایران در وضعی بهتر از دیگر کشورهای تولیدکننده نفت قرار نگیرد. همچنین به آنان گفتم در حالی که با کمال میل شاه را در جریان کارها قرار خواهیم داد، نمی خواهم کاری بی اطلاع وزیر امور خارجه ایران انجام دهم. شاه هر کاری می خواهد با وزیر دربارش بکنند مربوط به خود اوست نه دولت انگلستان.

در آن روزها، در وزارت خارجه انگلیس عقیده روشنی درباره شاه که در رفتار با مصدق ضعف نشان داده بود نداشتیم. من در توصیه این نکته به لندن که باید بازی شاه به اطلاع عبدالکده انتظام وزیر خارجه اش که در نخستین دیدار من را سخت تحت تأثیر قرار داده بود برسد، لحظه‌ای تردید نکردم. تلگرام من به نظر آیدن رسید و او علاقه شخصی شدیدی به این مطلب نشان داد. او با توصیه من موافقت کرد و من داستان را چنان که باید و شاید برای انتظام تعریف کردم و به او اطمینان دادم که از پشت سر او با شاه معامله نخواهم کرد.

گمان نمی کنم شاهنشاه - شاه شاهان - هرگز با چنین بی‌اعتنایی‌ای رویه رو شده باشد. به زودی در تهران شایع شد که شاه نسبت به من خشمگین است و از پذیرفتن من خودداری می کند. ولی رفته رفته بر خشم خود چیره شد و روابطی آسان، دوستانه ولی شکننده با او برقرار کردم که در سراسر سالهای سفارت من نیز ادامه یافت.

همواره به خود گفته‌ام که اگر دو فرستاده شاه را که در آن هنگام برایم ناشناخته بودند ولی پیشتر با سفارت انگلیس ارتباط داشتند بهتر می شناختم، شاید به شیوه دیگری با آنان رفتار می کردم. باید اضافه کنم که در سراسر دوبار مأموریت در ایران، با اینگونه واسطه‌های خودساخته - باصطلاح انگلوفیل‌های حرفه‌ای - که ادعا می کردند با سفارت انگلیس که به گونه اسرار آمیز در قلب تهران در پس دیوارهای بلند پنهان شده بود، رابطه دارند و قدرت و نفوذی را به ما نسبت می دادند که نداشتیم، قطع رابطه کردم و پایشان را از سفارت بردم.^۱

اکنون اجازه دهید به گونه فشرده به مسائلی چند

در نخستین روزهای مأموریتم در تهران اشاره کنم: تأسیس کنسرسیوم نفت ایران و حل اختلاف بر سر نفت.

من لندن را با آگاهی کاملی از نظرات دولت متبوع خود درباره حل مسئله نفت ترك کرده بودم. این راه حل به نظرات دولت آمریکا بسیار نزدیک بود و آمریکاییان نیز مانند ما در مورد حل مسالمت آمیز مسئله در این گوشه استراتژیک و مهم جهان نگران بودند.

گرچه در انگلستان اعاده موقعیت سابق شرکت نفت انگلیس و ایران اهمیت سیاسی فراوان داشت، دولت بریتانیا به ریاست چرچیل، تشخیص داده بود امکان اینکه ایرانیان آن را بپذیرند وجود ندارد. فکر تشکیل کنسرسیومی از شرکتهای نفتی بین المللی بزرگ - انگلیسی، آمریکایی، هلندی و فرانسوی - هم از نظر لندن و هم واشینگتن پذیرفتنی ترین راه حل برای تهران به نظر می رسید. حتی سرویلیام فریزر رئیس لجباز شرکت نفت انگلیس و ایران به نوعی با این راه حل موافقت کرده بود. باید اضافه کنم که شرکتهای نفت آمریکایی به دور از اینکه قصد تسلط بر شکارگاه اختصاصی شرکت نفت بریتانیا را داشته باشند، با بی میلی و زیر فشار دولت خودشان موافقت کردند در کنسرسیومی که سرانجام تشکیل شد، شرکت کنند.

بدین سان بود که من پیش از ترك لندن، از اینکه هر کس چه فکری در سر دارد اطلاع حاصل کرده بودم. ولی پیش از اینکه کابینه لندن تصمیمی درباره آینده شرکت نفت انگلیس و ایران بگیرد نیاز به اطلاعات دست اول درباره اوضاع و امکانات داشتم. در دو هفته نخست که در تهران به سر می بردم، ضمن دیدار با وزیران و مقامات ایرانی و دیپلوماتهای خارجی کوشیدم هر چه بیشتر از افکار و نظرات آنان آگاه شوم. نتیجه گیری من در تلگرام مورخ ۷ ژانویه ۱۹۵۴ که به لندن فرستادم این بود که تلاش برای بازگرداندن شرکت نفت انگلیس به موقعیت سابقش محکوم به شکست است و به جای آن پیشنهاد کردم به ایرانیان بگویم که دولت بریتانیا به منظور اداره امور تولید و بازرایی نفت، کنسرسیومی از شرکتهای عمده نفت تشکیل خواهد داد، مشروط بر اینکه شرکت نفت بریتانیا سهم بزرگی از آن را داشته باشد. دولت متبوع من

موافقت کرد و شرکت نفت بریتانیا نیز چاره ای جز این کار نداشت. سپس ضمن چند دیدار با وزیر امور خارجه ایران درباره تأسیس کنسرسیوم به او توضیح دادم. در همین حال رؤسای بلندیایه شرکتهای نفتی بین المللی در لندن گرد آمدند و پس از چانه زدنهای بسیار کنسرسیومی تأسیس کردند که شرکت نفت بریتانیا ۴۰ درصد، پنج شرکت آمریکایی ۴۰ درصد، شل ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه ۶ درصد سهام آن را داشتند.

گفتگوهای کنسرسیوم و دولت ایران در آوریل ۱۹۵۴ آغاز شد و سه ماه به درازا کشید. علی امینی وزیر دارایی ایران گروه ایرانی را هدایت می کرد در حالی که رئیس آمریکایی شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی با پشتیبانی رئیس هلندی شرکت شل و رئیس انگلیسی شرکت نفت بریتانیا نمایندگی کنسرسیوم را عهده دار بودند.

به موازات آن، مذاکراتی میان ما (انگلیسیها) و ایرانیان درباره مسئله دشوار پرداخت به شرکت نفت انگلیس و ایران در برابر از دست دادن امتیاز نفت که هنوز چندین سال به پایان آن مانده بود، آغاز شد. از نظر دولت انگلیس حصول توافق درباره این موضوع شرط لازم برای حل مسئله نفت بود. سر راجر استیونس سفیر ما که در نیمه ماه فوریه وارد تهران شده بود، ریاست هیأت انگلیسی و علی امینی خستگی ناپذیر ریاست هیأت ایرانی را داشتند.

در طول این مذاکرات، در نشستهای بعد از ظهر و غروب، در هوای گرم و خفه کننده اتاقی فاقد دستگاه تهویه، لحظات دشوار و خسته کننده ای پیش آمد تا اینکه سرانجام در یک زمان، موافقتنامه هایی درباره نفت و نیز درباره غرامت در ۵ اوت ۱۹۵۴ به امضا رسید. قرار بر این شد که در بیست سال بعدی کنسرسیوم نفت ایران به ریاست بی دربی مدیران خارجی - نخست هلندی، سپس انگلیسی و دست آخر انگلیسی - مسئولیت تولید و بازرایی نفت ایران را بر عهده داشته باشد.

باید اضافه کنم که شاه که گمان می کنم از نپذیرفتن پیشنهاد معامله ای که از طریق دو فرستاده اش کرده بود سخت رنجیده بود، در طول مذاکرات خود را عقب کشیده و به قول معروف روی پرچین نشسته بود تا اینکه در آخرین مرحله

حل شود. این موضوع ایرانیان را از شاه به پایین گیج کرده بود. برای آنان دشوار بود باور کنند که دو کشور با یکدیگر و نه بر ضد یکدیگر کار می کنند. من نامه‌هایی بی امضا و هشدار دهنده از باصلاح انگلوفیلها درباره توطئه ادعایی آمریکاییها دریافت کردم مبنی بر اینکه آنان در نظر دارند در انتخابات مجلس بر ضد ما تقلب کنند، نخست وزیر آلت دست آمریکاییهاست و... در حالی که به آمریکاییها می گفتند زاهدی در جیب ماست. ما و سفارت آمریکا این نامه‌ها را با هم تطبیق و وقت زیادی صرف کردیم تا روزنامه‌های تهران، مردم و همچنین شاه و وزیرانش را متقاعد کنیم که ما با هم اختلافی نداریم.



اکنون به دومین دوره مأموریتم در تهران از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ می پردازم که این بار عنوان سفیر داشتم. سه خاطره از این دوران برای من جالب توجه است:

۱- بحران ژوئن ۱۹۶۳:

۲- اعلام تصمیم بریتانیا دایر بر فراخوانی نیروهایش از خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱:

۳- رویارویی کنسرسیون نفت با اعضای اوپک در خلیج فارس به رهبری ایران در فوریه ۱۹۷۱: در آغاز چند کلمه درباره دگرگونیهایی که هنگام ورود به تهران در آوریل ۱۹۶۳، پس از غیبتی نزدیک به هشت سال با آن رویه‌رو شدم می نویسم.

شاه يك بار دیگر از دواج کرده بود و همسر سوم او فرح دیبا پسر و ولیعهدی را که مدتها انتظارش را می کشید برای او به دنیا آورده بود. او پاپر جاتر و دارای اعتماد به نفس بیشتری به نظر می رسید.

غرور او در نتیجه سفر رسمی ملکه انگلستان و دوک ادینبورگ در مارس ۱۹۶۱ به ایران و همچنین با همه پرسی ژانویه ۱۹۶۳ در پشتیبانی از برنامه اصلاحات شش ماده‌ای او که شامل مسائل مورد اختلافی چون اصلاحات ارضی و اعطای حق رأی به زنان می شد، افزایش یافته بود.

شاه از ماه مه ۱۹۶۱ که دو مجلس شور او سنارا منحل کرده بود، با فرمان حکومت می کرد. نخست وزیرش اسدالله علم و دیگر وزیران چیزی بیش از فرمانبران دست به سینه مقام سلطنت نبودند

از فکر تشکیل کنسرسیون پشتیبانی کند. به گفته دانیل یرگین در کتاب تاریخی اش درباره مسائل نفت که در ۱۹۹۱ با عنوان جایزه منتشر شد: «تأسیس کنسرسیون یکی از نقطه‌های عطف مهم در صنعت نفت را تشکیل می دهد» (صفحه ۴۷۶ متن انگلیسی). اکنون به جای يك امتیاز نفت متعلق به بیگانگان، اعضای کنسرسیون برای نخستین بار این موضوع را به رسمیت شناختند که سرمایه‌های نفتی متعلق به ایران است و بدین سان يك سابقه مهم ایجاد شد.

یکی دیگر از خاطره‌های من از آن روزها، تصمیم ایران به پیوستن به پیمان بغداد در اکتبر ۱۹۵۵ است. شاه حتی پیش از حل مسئله نفت فشار می آورد که کمک ما را برای بازسازی قدرت نظامی اش جلب کند. سال بعد هنگامی که عراق در آنچه پیمان بغداد نامیده می شد به ترکیه و پاکستان پیوست، شاه به اصرار خود افزود. او عضویت در پیمان را وسیله‌ای برای دریافت سازو برگ نظامی تلقی می کرد ولی ما فکر می کردیم که عضویت در پیمان فاقد وجهه عمومی است و جز تشدید صحنه داخلی بی ثبات ایران نتیجه‌ای نخواهد داشت. بنابراین به شاه گفتیم در حالی که از عضویت احتمالی ایران در پیمان بغداد استقبال می کنیم ولی باید زمان بندی آن را به خودش واگذاریم ولی نمی توانیم از قبل قول بدهیم که عضویت در پیمان مستلزم اعطای کمک نظامی یا تضمین تمامیت ارضی ایران خواهد بود. آمریکاییان که پیشتر از شاه خواسته بودند به پیمان منطقه‌ای ملحق شود، در اوت ۱۹۵۵ با نظر ما موافقت کردند و هنگامی که با يك زبان با او صحبت کردیم، چاره‌ای جز پذیرفتن نداشت.

پیوستن ایران به پیمان بغداد در دو ماه بعد، نتیجه تصمیم شخص شاه بود که ترکها در سفر رسمی رئیس جمهورشان در نیمه سپتامبر همراه با وزیر خارجه جنگ طلبش زورلو درباره آن اصرار ورزیده بودند.

پیشتر توضیح دادم دستورهایی که به من داده شده بود شامل حفظ جبهه واحد با سفارت آمریکا بود. این کار چندان دشوار نبود زیرا آمریکاییان زیر نظر لوی هندرسون سفیرشان بسیار مشتاق بودند مسئله نفت به گونه‌ای که در بالا شرح دادم

که از اربابشان اطاعت می کردند. از سوی دیگر در آمد سالانه کشور از نفت به گونه‌ای شگفت‌انگیز افزایش یافته بود. در تهران و شهرستانها نشانه‌هایی دیده می شد حاکی از آن که بخشی از درآمد نفت به مصارف خوبی می رسد: ساختمانهای تازه، مدارس، کارخانه‌ها، سد‌ها و جاده‌های جدید. خطوط هوایی داخلی بین تهران و مراکز استانها برقرار شده و لوله کشی آب تهران به پایان رسیده بود. راه‌بندها، سوپر مارکت‌ها، تابلوهای پر نور نشون در تهران همراه با دیگر گونی لباس و منشاها نشانه‌های پیشرفت گسترده و شتابزده غربی شدن بود که آشکار می ساخت ایران پس از سالها سکون به حرکت در آمده است.

عقیده من درباره شاه از زمانی که تهران را در ۱۹۵۵ ترک کرده بودم بهتر نشده بود. می دانستم که او به علت آشوبهای ضدبهای گری که در آن سال روی داده بود و همچنین توطئه بر ضد سپهبد زاهدی، نخست‌وزیری که تاج و تخت او را در ۱۹۵۳ نجات داده بود، سخت سرزنش می شود. او متحدان خود در پیمان بغداد را با وارد شدن در مذاکرات محرمانه با شوروی در ۱۹۵۹ فریب داده بود. شمار اندکی از دوستانم از او تمجید می کردند. آنان از اصلاحاتی که وعده داده ولی به آنها عمل نکرده بود گله داشتند و از حکومت یک نفره او اظهار تأسف می کردند. من نظرات خود را در این زمینه در نخستین گزارش مفصل از اوضاع ایران که دو ماه پس از ورود به تهران به وزارت خارجه فرستادم بیان کردم و نوشتم: «هیچ گونه نشانه‌ای از تغییر ضعف شخصیت و قضاوتی که شاه در گذشته نشان داده بود، ندیدم و نمی توانم پیش بینی کنم که او تبدیل به رهبری شود که کشور انتظار دارد.»

ولی در اواخر همان سال عقیده‌ام تغییر کرد. انتخابات بر گزار شد و دو مجلس شورا و سنا گشایش یافت تا نمایندگانش که با دقت دست‌چین شده بودند مانند مهر لاستیکی بر نامه اصلاحات شاه را تصویب کنند. هنوز به گونه‌ای گسترده از او انتقاد می شد، بویژه از سوی کسانی که از اصلاحات ارضی و دیگر مواد برنامه «شش ماده‌ای» او صدمه دیده بودند. من به سهم خود شاهد ایستادگی جدی در برابر شورشهای ماه ژوئن بودم که در جای خود

از آن خواهم گفت. در پایان سال، در گزارش سالانه خود به وزارت خارجه نوشتم: «۱۹۶۳ سالی بود که شاه شخصیت نیرومندی از خود نشان داد و ثابت کرد برای یکبار چه نگهداشتن ایران در این دوران اصلاحات، شخصیت بارزی است.»

هر چند در سالهای بعد دلایل خوبی برای انتقاد از شاه و ترس بیمارگونه او از انگلیسیها داشتم که بسیاری از ایرانیان نیز در آن شریک بودند، همچنان بر این باور بودم که او رهبری نیرومندی را که کشور سخت به آن نیاز داشت، تأمین کرده است. هنگامی که در آوریل ۱۹۷۱ باز نشستند و ایران را ترک کردم نشانه‌هایی از گرفتاریهای شاه در آینده را دیدم و گزارش کردم. ناآرامی دانشجویان، تورم، فعالیت چریکهای شهری، بی میلی شاه به شنیدن سخنان دیگران و پذیرفتن انتقادهای ولی هیچ گاه، حتی یک لحظه به فکرم نرسید که ممکن است، چنان که هفت سال بعد روی داد، تاج و تختش واژگون شود. در آن هنگام، سخنرانیهای آیت‌الله خمینی در عراق مهمتر از گزارشهای مربوط به فعالیت بنیادگرایان مذهبی در میان جوانان تلقی نمی شد. ما بر این باور بودیم که طبقه روحانی که با اصلاحات شاه مخالفت ورزیده بود، پس از بحران ژوئن ۱۹۶۳ به گونه‌ای واقعی ساکت شده است. در اجرای سیاستی که وزارت خارجه بریتانیا در پیش گرفته بود و مورد موافقت کامل من قرار داشت، ما در سفارت هیچ تلاشی برای برقراری تماس با گروههای مخالف نمی کردیم. اگر چنین کاری می کردیم بی گمان به آگاهی شاه می رسید و او به علت ترس بیمارگونه‌ای که از انگلیسیها داشت، سخت ناراحت می شد و اعتبار من به عنوان سفیر از میان می رفت. نخستین وظیفه یک سفیر گسترش روابط دوستانه با دولتی است که نزد آن پذیرفته شده است تا بتواند برای پیشبرد و حفظ منافع کشورش خدمت کند. در ایران، منافع ما چشمگیر بود. منافع استراتژیک، بازرگانی و بویژه اینکه ایران یکی از منابع تأمین نفت ما بود. برای حفظ این منافع، حسن نیت شاه جنبه حیاتی داشت و بی آن صدمه می دیدیم، چنان که فرانسویها و آلمانیها که خشم شاه را در آن هنگام برانگیخته بودند، لطمه خورده بودند. بدینی شاه نسبت به ما پایانی نداشت. یک بار به

آمریکاییها گفته بود که ما سلسله کهن قاجار را برانداختیم و پدرش را به جای آنان نشانیدیم و همچنان که پدرش را بیرون کردیم، اکنون نیز می توانیم چنانچه منافعمان ایجاب کند او را بر مسند قدرت نگه داریم یا از سلطنت برکنار کنیم. برای نمونه، او بسیار مایل بود که ملکه انگلستان در مراسم تاجگذاری او در ۱۹۶۷ شرکت کند و وقتی شنید که ملکه به علت نداشتن وقت نمی تواند به ایران بیاید به این فکر افتاد که هیچ رئیس کشور دیگری را نیز دعوت نکند.

نمونه دیگری از بدبینی شاه نسبت به انگلیسیها: در اکتبر ۱۹۶۴ شاه از مخالفت مجلس با لایحه اعطای مصوبیت به نظامیان آمریکایی مقیم ایران که به سفیر آمریکا قول داده بود بی دشواری تصویب شود، سخت خشمگین و شگفت زده شد. پس از آنکه نخست حسنعلی منصور نخست وزیر جدید و بی تجربه خود را سرزنش کرد، متقاعد شد که ما انگلیسیها مسئول بوده ایم. در نتیجه، نه تنها خواست که هوراس فیلیپس رایزن و نفر دوم سفارت عنصر نامطلوب شناخته شود، بلکه دستور داد بررسی کنند که وزارت خارجه بریتانیا یا شخص سفیر و کارمندان سفارت در پس این دشواری بوده اند یا نه! در واقع این آیت الله خمینی و دیگر گروههای مخالف بودند که احساسات نیرومند ضد آمریکایی مردم را برمی انگیزتند. برای روشن کردن موضوع درخواست شرفیابی فوری کردم و از شاه خواستم به من بگوید چرا ما بدین سان باید بخواهیم برای او دشواری ایجاد کنیم. او پاسخی نداشت و گفته من را پذیرفت.

اکنون به بحران ژوئن ۱۹۶۳ می پردازم: این شورشها در پایان ماه محرم رخ داد که سوگواری شیعیان برای شهادت نواده پیامبر [ص] در روزهای تاسوعا و عاشورا به اوج خود می رسد. این روزها که مصادف با دوم و سوم ژوئن بود سبزی گشت ولی دوروز بعد با شورشهایی جدی در تهران و برخی از شهرستانها دنبال شد.

ناآرامی ها با بازداشت آیت الله خمینی رهبر مذهبی و فلسفی که در روزهای سوگواری از فراز منبر به برنامه اصلاحات شاه حمله کرده بودند آغاز شد. در ۴ ژوئن تظاهرات آرامی در تهران صورت گرفت، ولی روز بعد که خبر بازداشت به آگاهی

چند تن کشته شده بودند؟ شاید هرگز حقیقت معلوم نشود ولی من هیچ گاه رقم هزاران نفر را که مخالفان شاه و روزنامه هایی چون گاردین ذکر کردند نپذیرفته ام. یک هفته بعد، هنگامی که از اسدالله علم نخست وزیر پرسیدم، او پاسخ داد تعداد تلفات بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر بوده است. من هم در گزارشی که به وزارت خارجه فرستادم نوشتم: «دست کم صد نفر کشته و چند صد نفر زخمی شده اند.» روزنامه انگلیسی زبان تهران جورنال در ۸ ژوئن گزارش داد: «در تهران ۷۹ نفر کشته و شمار زیادی زخمی شده اند و چند نفری هم در قم و مشهد و شیراز به قتل رسیده اند.» همچنین خبرهایی از آشوب در شهرری و کاشان را شنیدیم. هنگامی که در سال ۱۹۷۹ شاه در تبعید را ملاقات کردم، در پاسخ به پرسش من گفت در این جریان ۱۱۰ نفر کشته شده بودند. من اظهار نظر کردم که این رقم کم و بیش با رقمی که آقای علم ذکر کرد تطبیق می کند. شاه لحظه ای مکث کرد و بار دیگر گفت: «۱۱۰ نفر رقم درستی است» اخیراً نیز یکی از وزیران پیشین ایرانی که در انگلستان زندگی می کند و عضو کمیسیون بوده که پس از شورشها برای ارسال کمک به خانواده های داغدار تشکیل شده بوده، تأیید کرد که تلفات به همان اندازه ای بوده است که من در گزارشم ذکر کرده ام.

در آن زمان می اندیشیدم و هنوز هم می اندیشم که اگر شاه به تشویق نخست وزیرش نیرو به کار نبرده بود، کشور در ده سال بعدی تا اندازه ای از ثبات سیاسی برخوردار نمی شد؛ ثباتی که از زمان رضاشاه به بعد ندیده بود. شاه با دستگیری گروهی از وزیران جوان که بیشتر تکنوکراتهای تحصیل کرده خارج بودند و صمیمانه برای پیشرفت کشورشان

خدمت می کردند، به يك جهش بزرگ در زمینه اقتصادی و رفاه اجتماعی نایل گردید.

یکی از پیامدهای بحران ژوئن، برکناری ناگهانی دو تن از عاقل ترین و محترم ترین مشاوران شاه بود: حسین علاء و وزیر دربار و عبدالله انتظام رئیس شرکت ملی نفت ایران. آنان جرأت کرده بودند از شاه بخواهند در زمینه اصلاحات آهسته حرکت کند. از آن پس کسی جرأت نمی کرد سیاستهای شاه را زیر سؤال ببرد؛ در حالی که اگر به نصیحت ها گوش فراداده بود شاید هنوز در سریر سلطنت قرار داشت و چنین سرانجامی پیدا نمی کرد.

دومین خاطره من، حل مسئله بحرین به دنبال اعلام دولت کارگری هارولد ویلسون در ژانویه ۱۹۶۸ دایر به تخلیه خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱ است.

چنان که همه می دانند، دعوی ایران در مورد بحرین پیشینه ای دراز و ناراحت کننده در روابط انگلیس و ایران داشته است. بحرین استان چهاردهم ایران شناخته شده و برای نمایندگان فرضی آن دو کرسی در مجلس شورای ملی در نظر گرفته شده بود. ولی تازمانی که صلح بریتانیایی در خلیج فارس حکمفرما بود، شاه نمی خواست موضوع را به گونه جدی دنبال کند، هر چند گهگاه با زنده کردن مسئله ما را آزار می داد. او می دانست تا زمانی که ما در خلیج فارس هستیم می تواند دفاع خود را به بهای ارزان تأمین کند و به هیچ وجه نمی خواست شاهد رفتن ما باشد. شاه گاهی مسئله بحرین را با من مطرح می کرد و می گفت مروارید بحرین تمام شده و نفت بحرین نیز رو به پایان است و این جزیره هیچ سودی برای ایران ندارد، اما نمی تواند اجازه دهد تاریخ از او به عنوان مردی یاد کند که از دعوی تاریخی کشورش، بی نوعی ترتیب آبرومندانه، دست کشیده است.

شاه یا تصمیم دولت انگلستان دایر به ترك خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱ به آرامی برخورد کرد. آنچه او را خشمگین ساخت اعلامیه ای بود که دو ماه بعد در لندن منتشر شد دایر بر اینکه انگلیسیها برای اینکه پشت سرشان منطقه ای قابل رشد و اثبات باقی بگذارد، ایجاد يك اتحادیه یا

فدراسیونی از کشورهای ساحل متصالح با بحرین و قطر را تشویق می کنند. شاه این کار را نیرنگ کثیف انگلیسی ها تلقی کرد تا او را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و در نتیجه ناگزیر شود اتحادیه ای را که شامل بحرین و دیگر جزایر مورد نظر ایران می شود (دو جزیره تنب و ابو موسی که ایران آنها را متعلق به خود می دانست) به رسمیت بشناسد، یا با به رسمیت نشناختن اتحادیه، جهان عرب را بر ضد خود برانگیزد. خشم شاه در اطلاعیه ای که وزارت امور خارجه ایران در اول آوریل ۱۹۶۸ منتشر کرد و لحن آن بسیار نیرومند و واژه هایش با دقت انتخاب شده بود، نشان داده شد:

به نظر دولت شاهنشاهی، دولت انگلیس نمی تواند سرزمینهایی را که به گواهی تاریخ با زور و نیرنگ از ایران جدا کرده است، برای دیگران به ارث باقی بگذارد. دولت شاهنشاهی حقوق خود در خلیج فارس را حفظ خواهد کرد و به هیچ وجه زیر بار قلدری و این بی عدالتی تاریخی نخواهد رفت.

به روزنامه های تهران که سخت زیر کنترل دولت بودند دستور داده شد که نسبت به انگلستان رفتار دشمنانه و تهاجمی در پیش گیرند. با وجود این، تحولات مزبور به صورت عاملی شتاب دهنده در آمد و در راه روی مذاکرات جدی با شاه درباره راههای حل اختلاف در خلیج فارس گشود. او آن قدر واقع بین بود که بداند حل مسئله با ما بهتر از آن است که منتظر بماند تا مسئولیتهای خود را به دیگران واگذار کنیم. از این رو در ماههای بعد چندین بار دوبه دو با او به گفتگو نشستیم و در خلال آنها درباره راهکارهای ممکن بحث کردیم. شاه درباره جزایر تنب و ابو موسی خود را آشتی ناپذیر نشان می داد، با این استدلال که این جزایر تنگه هر مزر را کنترل می کنند و برای حفظ راه دریایی ایران در خلیج فارس جنبه حیاتی دارند. شاه استدلال من را در مورد اینکه مراجعه به آراء عمومی در میان مردمانی که در عمرشان هیچ گاه رأی نداده اند غیر عملی است و در هر حال مورد مخالفت فرمانروای بحرین قرار خواهد گرفت، نپذیرفت.

در ماه اوت ۱۹۶۸ به بن بست رسیده بودیم تا

نوامبر ۱۹۶۹ برای استفاده از آخرین مرخصی با حقوق به لندن رفتم، با این اعتقاد که مسئله بحرین تقریباً حل شده است، ولی اشتباه کرده بودم. ایرانیان که موافقت خود را ابراز داشته بودند می‌بایست با ارسال درخواست نامه رسمی از دبیر کل سازمان ملل متحد بخواهند که مساعی جمیله خود را برای محقق ساختن «خواستۀ اهالی بحرین» به کار برد، ولی اکنون پیشنهاد می‌کردند این تقاضا با لحنی مطرح شود که برای اهالی بحرین بسیار توهین آمیز بود و نه آنان و نه دولت بریتانیا آن را نمی‌پذیرفتند. هرگاه دولت ایران لحن خود را ملایم نمی‌کرد، ما آماده بودیم کل قضیه را رها کنیم. به رغم اعتراض شدید کاردار ما در تهران، ایرانیان حاضر به تغییر موضع خود نبودند. بنابراین من را که هنوز در مرخصی به سر می‌بردم از لندن برای دیدار با شاه که سرگرم اسکی در سن موریتس بود به سویس فرستادند. در این ملاقات، افشار نیز که سفیر در لندن شده بود حضور داشت و بی‌دشواری زیاد به توافق درباره جملہ بندی تقاضانامه دست یافتیم که من از جانب دولت بریتانیا پذیرفتم و در ۹ مارس ۱۹۷۰ نماینده ایران در نیویورک آن را به او تانت دبیر کل سازمان ملل متحد تسلیم کرد و از وی خواست «مساعی جمیله خود را به منظور اطلاع از خواسته‌های اهالی بحرین مبنول دارد.»

بقیه داستان را همه می‌دانند. در ۳۰ مارس ۱۹۷۰ او تانت رئیس دفتر سازمان ملل در ژنو را با هیأتی چهار نفره به بحرین فرستاد. در ۲ مه ویتوریو گیچاردی گزارش داد که اهالی بحرین واقعاً درخواست خود در دستیابی به استقلال کامل و تبدیل شدن به یک کشور مستقل عربی متفق‌الرای هستند. «نه روز بعد شورای امنیت به اتفاق آراء گزارش را تصویب کرد و ایران رسماً از ادعای دیرینه خود دست برداشت.

حل مسالمت آمیز این اختلاف دیرپا یکی از موفقیت‌های سازمان ملل متحد، دیپلوماسی مخفی و شاه به شمار می‌رفت، در حالی که شماری از ایرانیان با آن مخالفت می‌ورزیدند.

سروشت جزایر تنب و ابوموسی تا پایان نوامبر ۱۹۷۱، یعنی شش ماه پس از آنکه من تهران را ترک کردم روشن نشد. اما من درگیر مراحل نخستین

اینکه چهار ماه بعد در ماه دسامبر مذاکرات از سر گرفته شد. من از طریق سناتور عباس مسعودی مدیر و ناشر روزنامه اطلاعات، بزرگترین روزنامه تهران که عادت کرده بودم گاهگاه درباره مسائل خلیج فارس با او گفتگو کنم، اطلاع یافتم که شاه پیشنهاد من را دایر بر اینکه به جای برگزاری همه‌پرسی، از سازمان ملل متحد برای آگاهی از افکار عمومی در بحرین استفاده کنیم پسندیده است. این موضوع را به وزارت متبوعه خود گزارش کردم که پس از مشورت با نمایندگانمان در بحرین و نیویورک به من دستور داد این فکر را با شاه در میان بگذارم و او را به لزوم محرمانه نگهداشتن قضیه و توافق گام به گام متقاعد کنم. این کار را در شب عید میلاد مسیح ۱۹۶۸، یک روز پیش از اینکه شاه تهران را به منظور سفر رسمی به هند ترک کند، انجام دادم. او فکر مراجعه به سازمان ملل متحد را «سازنده» دانست و پذیرفت ولی گفت برای آماده ساختن افکار عمومی نیاز به فرصت دارد. از او پرسیدم گفتگوها را که بی‌گمان دشوار و پیچیده خواهد بود با چه کسی دنبال کنم. شاه به جای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه که پیشتر دامادش بود و شهرت داشت که در مورد مسئله بحرین بسیار متعصب است، امیر خسرو افشار نفر دوم در وزارت امور خارجه را تعیین کرد و موجب آسودگی خاطر من شد. در خلال ماههای بعدی، من منحصرأ با افشار سروکار داشتم، نه با رئیس او.

پیش بینی کرده بودم که شاه نیاز به هفته‌ها و حتی ماهها برای آماده ساختن افکار عمومی دارد. از این رو هنگامی که شاه ده روز بعد در پایان سفر رسمی خود به هند در یک مصاحبه مطبوعاتی در پاسخ پرسشی اظهار داشت هیچ قصدی در به کار بردن زور برای حل مسئله بحرین ندارد، بلکه مایل است «خواستۀ اهالی بحرین را بپذیرد» شگفتی و خوشحالی من بی‌اندازه بود. بعدها اطلاع یافتم که این اظهار نظر بسیار مهم شاه که راه را برای مذاکرات گشود، بی‌آگاهی قبلی هر یک از وزیرانش بوده است و این یکی دیگر از نمونه‌هایی بود که حکومت یکنفره شاه را نشان می‌داد.

از آن پس گفتگوهای من با افشار به سرعت پیش رفت. ما دوبار دچار دشواری شدیم و من ناچار شدم از فراز سر افشار به شاه مراجعه کنم. در

۱۹۷۱ در تهران که نقطه عطفی در روابط شرکتهای بزرگ بین المللی نفت و کشورهای تولیدکننده به شمار می‌رفت.

چنان که می‌دانید، نفت مهمترین کالای صادراتی و تأمین کننده اصلی ارز خارجی برای ایران است. در سالهایی که در تهران اقامت داشتیم، شاه در فشار آوردن به اعضای کنسرسیوم برای افزایش تولید و صدور نفت کوتاهی نمی‌کرد و بسیار سرسخت بود. او برای برنامه‌های رو به گسترش و جاه طلبانه نظامی و اقتصادی خود نیاز به پول داشت و هیچ‌گاه از سهمی که کنسرسیوم می‌پرداخت راضی نبود.

بی‌صبری رو به افزایش شاه در برابر شرکتهای نفتی بین المللی وقتی به اوج رسید که لیبی برای نفت خود شرایط بهتری از آنچه ایران به دست می‌آورد، از شرکتهای آمریکایی کسب کرد. اندکی بعد، در دسامبر ۱۹۷۰، اعضای اوپک با حالتی ستیزه‌جویانه در کاراکاس گرد آمدند، مصمم به اینکه همان شرایط یا شرایط بهتری برای خود به دست آورند. موضع آنان با کمبود نفت تقویت شده بود و بنابراین قطعنامه‌ای تصویب کردند که در آن ضمن مسائل دیگر، درخواست قیمت‌های بالاتری از بهای اعلان شده نفت و انجام گرفتن دور تازه‌ای از مذاکرات با شرکتهای بین المللی در تهران شده بود.

مذاکرات مزبور در ژانویه و فوریه ۱۹۷۱ هنگامی انجام گرفت که شرکتهای نفتی به رهبری لرد استرا تالموند از شرکت نفت بریتانیا (بسر) و سر ویلیام فریزر که پیشتر از او نام بردم) و اعضای اوپک در خلیج فارس به رهبری جمشید آموزگار وزیر دارایی بسیار کار آمد ایران با یکدیگر در تهران ملاقات کردند. آموزگار مستقیماً از شاه دستور می‌گرفت که در آن هنگام کاملاً به مسائل نفت مسلط شده و مصمم بود شرکتهای بین المللی نفت را که هیچ علاقه‌ای به آنان نداشت زیر فشار قرار دهد. آموزگار در آغاز مذاکرات پیشنهاد نمایندگان شرکتها را دایر بر اینکه هر توافقی در تهران صورت پذیرد باید در مورد همه اعضای اوپک و نه تنها در مورد اعضای آن در خلیج فارس اجرا شود، رد کرد.

لزومی ندارد فضای تنش آلود این روزهای

مذاکرات بودم و در یک مورد ناچار شدم پیشنهاد ایرانیان را مبنی بر اینکه حل مسئله بحرین باید در گرو توافق درباره جزایر سه‌گانه باشد، رد کنم. همچنین ناگزیر شدم به ایرانیان هشدار دهم که هرگونه تلاش آنان در تصرف جزایر پیش از فسخ قراردادها تحت الحمایگی ما با شیوخ رأس الخیمه و شارجه که حاکمیت آنان را بر جزایر شناخته بود، ما را به زدوخورد مسلحانه با ایران خواهد کشاند.

هنگامی که در ژوئن ۱۹۷۱ حکومت محافظه کار به ریاست ادوارد هیت در انتخابات عمومی انگلستان پیروز شد، این احتمال وجود داشت که حکومت جدید تصمیم حکومت کارگری مبنی بر فراخواندن نیروها از خلیج فارس را لغو کند. به منظور تصمیم گیری در این زمینه، سر ویلیام لوس نماینده مقیم سابق در خلیج فارس را از بازنشستگی خارج کردند و به او دستور دادند با فرمانروایان مختلف خلیج فارس از جمله شاه ایران مشورت کند و پیشنهادهایی درباره خروج نیروهای انگلیسی و مسائل وابسته به آن، بویژه بریایی امارات متحده عربی، جزایر مورد اختلاف و ادعای سعودیها بر واحه بوریمی بدهد.

من بعنوان بخشی از این برنامه به لندن فراخوانده شدم و در ۱۰ ژوئیه همراه سر آلك داگلاس هیوم وزیر خارجه، برای دیدار شاه به بروکسل پرواز کردم. این نخستین مأموریت سر آلك به عنوان وزیر خارجه در خارج از کشور بود. او شاه را هم در مورد خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس و هم در مورد دعوی ایران بر جزایر سه‌گانه سازش ناپذیر یافت و تردید ندارم که ملاقات بروکسل عامل مهمی در تصمیم نهایی دولت انگلستان در پاک‌شدن از خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱ و اجازه دادن به شاه در تصرف جزایر بوده است، هرچند ما سالیان دراز ادعاهای شیوخ عرب نسبت به جزایر را تأیید کرده بودیم. این نمونه‌ای از realpolitik یا سیاست واقع‌گرایانه‌ای بود که ما انگلیسی‌ها را از پایان یافتن ۱۵۰ سال صلح بریتانیایی خشنود نکرد.

سرانجام به سومین خاطره‌ام می‌پردازم: رویارویی کنسرسیوم نفت با اوپک در ژانویه و فوریه

مسحور می‌کند، زندگی در ساختمانهای بزرگ با سبک انگلیسی- ایرانی در دو محل سفارت با باغهای پر درخت، یکی در قلب تهران و دیگری در قلهک در تپه‌های شمیران که ماههای گرم تابستان را در آن می‌گذراندیم بسیار لذت بخش بود.

ما این بخت را داشتیم که زمانی در تهران بودیم که روابط بریتانیا و ایران بیش از هر زمان بسیار نزدیک و دوستانه بود و می‌توانستیم با ایرانیانی در هر سطح دوستی برقرار کنیم. هنگامی که وقت آزاد داشتیم می‌توانستیم با اسب و قاطر و جیپ لندروور به هر جای ایران که می‌خواستیم سفر کنیم. از این رو کمتر گوشه‌ای از این کشور را دیدن نکردیم.

اکنون که به گذشته برمی‌گردم بهترین خاطره من از ایران، چادر زدن و ماهی گیری در دره لار در زیر آسمان آبی بی‌ابر با کوه دماوند که با جلال بر آن سایه افکنده بود، گردش در بازارهای شلوغ و سرزنده تهران و اصفهان، شیراز و یزد، زنجان و تبریز در جستجوی قالی و گلیم و تماشای آهنگران، سفالگران، پنبه‌زنان، پشم‌ریسان و نمدمالان بود که کارهای کهن خود را می‌کردند. اکنون نمی‌دانم آیا صنایع پلاستیک آنها را نابود کرده است یا نه؟

یادداشت

۱. مرحوم شاپور والی‌پور کارمند شرکت بیمه ایران تعریف می‌کرد:

در آن روزها به منظور بیمه کردن سفارت انگلیس چند بار با آقای جان فرنلی نفر دوم سفارت دیدار کردم. در یکی از این دیدارها تمدن الملک سجّادی رئیس دفتر سفارت وارد اتاق شد و گفت سناتور... تشریف آورده‌اند و می‌فرمایند آماده‌اند هر خدمتی باشد انجام دهند. فرنلی خشمگین شد و به سجّادی گفت: بگو برود گم شود. ما تیزی به این گونه آنگلو فیلهای حرفه‌ای نداریم.

پر تپ و تاب در تهران را شرح دهم. فشاری که شاه به سفیر آمریکا و من وارد می‌کرد، دیدارهایی که ما دو نفر از جانب شرکتهای نفتی با او داشتیم، تلگرامهایی که میان لندن و تهران رد و بدل شد و این گونه مسائل، با یک مصاحبه مطبوعاتی تلویزیونی به پایان رسید که در آن شاه تهدید کرد اگر شرکتهای نفتی به درخواستهای او یک تن در ندهند، قانونی برضد آنها به تصویب مجلس خواهد رساند. سرانجام شرکتهای نفتی با اکراه پذیرفتند که بهای نفت خام (سبک عربی) از بشکه‌ای ۹۷ سنت به ۱/۲۷ دلار افزایش یابد. این افزایش قیمت در مقایسه با آنچه پس از آن (باز هم به رهبری شاه) روی داد، بسیار ناچیز بود، اما یک نقطه عطف به‌شمار می‌رفت.

در سالهای پیش از آن، شرکتهای نفتی خودشان بهای نفت را بی‌مشورت با کشورهای که نفت از خاکشان استخراج می‌شد تعیین و اعلام می‌کردند. از آن تاریخ به بعد کشورهای میزبان این اختیار را پیدا کردند. آنتونی سیمپسون و دانیل یرگین در کتابهای خود با عنوان هفت خواهر و جایزه جزئیات این موضوع را شرح داده‌اند. بدین‌سان بود که افزایش بی‌دری بهای نفت آغاز شد که برای بسیاری از کشورهای جهان به علت آثار تورمی آن مصیبت بار بود، هر چند باعث پیشرفت بهره‌برداری از نفت دریای شمال شد. در همان حال، برای شاه که مدتها از پیروزی مصدّق بر شرکت نفت انگلیس و ایران در بیست سال پیش رنج می‌برد، موفقیتی به‌شمار می‌رفت؛ ولی به باور من این موضوع به خود بزرگ‌بینی رو به افزایش او، و در درازمدت به سرنگونی او کمک کرد.

خاطرات فراوانی از ده سال اقامت در ایران دارم که برای من و همسرم ایونا بسیار لذت بخش بوده است. همچنان که دیس راس نوشته است: «در هوای ایران جادوی خاصی وجود دارد که هر کس را که به ادبیات و داستانهای عاشقانه آن آشنا باشد،